

کاربری سیاق متصل برای فهم معنا با تمرکز بر مشتقات «کتب» در نهج البلاغه

ابراهیم عبدی^۱

چکیده

یکی از راه‌های رایج در فهم متون مقدّس، بهره‌گیری از لغت‌نامه است. آن‌چه لغت‌نامه‌ها برای مخاطبان روشن می‌کنند، معنای ریشه، مشتقات و کاربری‌هاست. چیزی که لغت‌نامه‌ها متکفل آن نیستند، تبیین مراد جدی متکلم است؛ به همین دلیل از مصطلحاتی چون «يُقَالُ كَذَا وَ كَذَا» استفاده می‌کنند. این مشکل برای مخاطب امروزی که از زمان صدور متون مقدّس، فاصله زیادی گرفته، بیشتر می‌شود. برای حلّ این مشکل می‌توان به قواعد زبانی پناه برد. یکی از این قواعد، سیاق است. دانشمندان اصول، تفسیر و علوم قرآن از این قاعده برای فهم کلام مخاطب سود برده‌اند. تاکنون نوشتارهای مختلفی به کاربری سیاق، توجه کرده و نوشتار حاضر با تأکید بر روش تطبیقی، قواعد سیاقی را بر ریشه «کتب» در نهج البلاغه پیاده می‌کند. تبیین سیاق متصل و اهمّیت آن و بررسی نقش سیاق متصل در فهم معنای «کتب» در نهج البلاغه با روش آمارگیری عددی، بخش‌های این مقاله را شکل می‌دهد.

واژگان کلیدی

هم‌نشینی واژگان، معنای مشتق، مراتب معنا، فقه الحدیث، زبان‌شناسی

درآمد

قرآن و حدیث، دارای واژگانی است که فهم بهتر آن نیازمند رجوع به زمان است. سپس باید آن معنا را با ویژگی‌های همان عصر، به زبان مقصد و امروزی، منتقل ساخت. یکی از گام‌های مؤثر برای

این کار، بهره‌گیری از معاجم لغت است. گذشته از این که قول لغوی حجیت دارد یا نه، بنیاد قرآن و حدیث بر پایه زبان عربی شکل گرفته و در هر صورت برای فهم یک زبان، مراجعه به لغت‌شناسان، ضروری است. می‌توان درباره میزان و گونه بهره‌گیری از قول لغوی، گفت‌وگو کرد؛ اما پیش‌تر این پرسش مطرح می‌شود که کار این معاجم چیست؟

معاجم، کتاب‌هایی هستند که ریشه و یا معانی واژگان، مترادف‌ها و متضاده‌ها، ترکیبات و کاربری‌های یک واژه را می‌شناسانند. لغت‌نامه‌ها گاهی واژه را در دل یک شعر معنا می‌کنند و گاهی از زبان یک آعرابی، ترکیبی را مطرح و معنای مقصود را ارائه می‌دهند. آنچه مراجعه به لغت‌شناسان را دچار چالش می‌کند، اراده جدی سخن‌گو از یک واژه است. لغت‌شناس اگرچه معنای واژه را به مخاطب انتقال می‌دهد اما برای فهم کامل سخن، فاصله‌ای از کاربری تا مراد جدی، وجود دارد. از بین راه‌های مختلف تشخیص مراد سخن‌گو، می‌توان «سیاق» را نزدیک‌ترین و عرفی‌ترین قرینه فهم دانست.

شارحان نهج البلاغه همواره با در نظر گرفتن سیاق و فضای سخن، مراد جدی امام علیه السلام را تبیین کرده‌اند؛ ولی کمتر به صورت تطبیقی، چگونگی بهره‌گیری از سیاق در برداشت خویش را مطرح نموده‌اند. نوشتار کنونی پس از گردآوری همه کاربری‌های ریشه «کتب» و دسته‌بندی آن به تحلیل تطبیقی نقش سیاق در فهم عبارت‌های مشتمل بر این ریشه پرداخته و از این راه، ثابت کرده که در بسیاری از جمله‌ها نمی‌توان بدون توجه به فضای متن، مقصود گوینده را به دست آورد. این نگاشته ابتدا سیاق متصل را بازشناسی کرده و سپس تأثیر این ابزار را بر فهم مقصود در کاربری‌های اسمی و فعلی «کتب» و نیز کاربردهای این ریشه با حرف جر، تبیین می‌کند.

الف) بازشناسی سیاق متصل

فهم مقصود گوینده، غایت فهم متن است. انسان‌ها برای دریافت مقصود یکدیگر، متون شفاهی و کتبی گویندگان را به صورت بافتی یکپارچه در نظر می‌گیرند و آغاز سخن را با انجام آن سنجیده و پایان کلام را به ابتدای آن ارجاع می‌دهند. این، همان بهره‌گیری عرفی از سیاق متصل است. در این بخش، معنای لغوی و اصطلاحی سیاق متصل، بازگویی می‌شود.

۱. معنای لغوی سیاق

سیاق از ریشه «سین، واو و نون» است. اصل آن «سواق» بوده که طبق قاعده، به «سیاق» تبدیل شده است.^۲ ابن فارس معنای این ریشه را «حَدَوُ الشَّيْءِ»^۳ یعنی «راندن به همراه تبعیت از چیزی»

۲. حرف عله ماقبل مکسور، قلب به یا می‌شود.

۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۱۷.

دانسته است. لسان العرب، کاربری‌های آن را چنین آورده: رشتۀ پیوسته، راندن، تابع، اسلوب و روش، امور مخفی، کنایه از شدت داشتن و مهریه زن.^۴

۲. معنای اصطلاحی سیاق

این واژه در دانش‌های مختلف تنها یک معنا دارد. اصولیان^۵ از این قاعده بسیار سود جست‌ه‌اند. علامه مظفر (ره) سیاق را در مقابل دلالات مفهوم و منطوق دانسته، از آن به «دلالت سیاقیه» تعبیر می‌کند. او سه دلالت اشاره، تنبیه و اقتضاء را از گونه‌های دلالت سیاقیه شمرده است.^۶ شهید صدر (ره) به روشنی از نقش سیاق سخن می‌گوید. وی برای این که قاعده حجیت ظهور را بر الفاظ تطبیق کند، سه حالت برای واژه در نظر گرفته است. نخست آن که واژه، تنها یک معنا داشته باشد. در اینجا مشکلی برای ظهورگیری لفظی وجود ندارد. دوم آن که واژه دارای چند معنای مرتبط با هم باشد. در این حالت، تعیین مراد گوینده، مشکل می‌شود. این مشکل تا جایی پیش می‌رود که ممکن است دلیل لفظی را مجمل و مبهم نموده و امکان ظهورگیری را ممتنع کند. سوم آن که لفظ، معانی متعددی داشته ولی یکی از این معانی، بیش از بقیه، به واژه نزدیک باشد. شهید صدر، مسأله را با نمونه‌ای از واژه «بحر» دنبال کرده و می‌گوید:

معنای حقیقی نزدیک بحر، دریاست. اما همین واژه، یک معنای دورتر هم دارد و آن "دریای علم" است. حال اگر کسی در قالب یک جمله بگوید: "إِذْهَبْ إِلَى الْبَحْرِ فِي كُلِّ يَوْمٍ" پرسش این است که هر روز به دریا بروم یا نزد یک دانشمند؟ آنچه شنونده را به پاسخ نخست می‌رساند، همان معنای نزدیک و حقیقی است؛ اما یک قاعده به نام سیاق، شنونده را به رفتن نزد عالم، راهنمایی می‌کند.

شهید صدر (ره) سیاق را اینگونه معنا نموده است:

هر دال یا نشانه‌ای اگر با لفظی که فهم آن مقصود است، همراه شود، سیاق است؛ خواه آن دال و نشانه، لفظی باشد، به گونه‌ای که آن دال لفظی

۴. ج ۱۰، ص ۱۶۶. و نیز ن. کذم مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۸۷.

۵. ن. کذم عده الاصول، ج ۲، ص ۵۷۹؛ نهاية الوصول، ج ۱، ص ۲۶۱ و ۴۰۴ و ج ۲، ص ۳۳۱ و ۳۳۶ و ۵۰۱ و ج ۵، ص ۱۸۳؛ قوانین الاصول، ج ۱، ص ۱۰۹ و ۱۷۳ و ج ۲، ص ۴۵۱ و ج ۳، ص ۶۰ و ۶۲ و ۱۸۲؛ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۴۶ و ۸۹ و ج ۳، ص ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۹؛ نهاية الافکار، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۲۰۳ و ۲۱۱ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۴۳۴ و ج ۴، ص ۴۵ و ۴۸.

۶. اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۸۴.

با لفظ مورد نظر، کلامی یک‌پارچه و مرتبط را تشکیل دهند، یا آن دال و نشانه، حالی یا غیر لفظی باشد، مانند موقعیت‌ها و شرایطی که کلام را در برگرفته و نسبت به موضوع مورد بحث، نقش دلالت‌گری دارند.^۷

زرکشی در البرهان، فصلی را برای یافتن معنا سامان داده که در آن هفت روش ارائه می‌کند. یکی از این روش‌ها سیاق است. او می‌گوید:

دلالت سیاق، مخاطب را به تبیین مجمل و یقین به نبودن احتمال خلاف و تخصیص عام و تقیید مطلق و تنوع دلالت، راهنمایی می‌کند. سیاق، بزرگ‌ترین قرینه دلالت بر مراد گوینده است. بنابراین هر کسی به قرینه مهم، بی‌اعتنا باشد، دچار خطا شده و در گفتگوهای خود نیز اشتباه می‌کند.

وی در ادامه از آیه ۴۹ سوره دخان «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» بچش که تو همان ارجمند

بزرگواری^۸ سود جسته و می‌گوید:

اگر بدون در نظر گرفتن سیاق، آیه را بخوانیم، خواهیم دید که یک تضاد بین "ذُقْ" و "العَزِيزُ الْكَرِيمُ" وجود دارد؛ یعنی چگونه می‌شود که فرد عزیز کریم، عذاب بچشد؟! اما با در نظر گرفتن سیاق، خواهیم یافت که منظور از "العَزِيزُ الْكَرِيمُ"، "الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ" است.^۹

بر این اساس سیاق در اصول و تفسیر، یک معنای مصطلح داشته و در دانش‌های دیگر نیز از همین معنا استفاده می‌شود. سیاق، بافت سخن است که پیشینه و پسینه موجود لفظ را به یکدیگر پیوند زده و بر دلالت منفرد الفاظ، می‌افزاید یا آن را تغییر می‌دهد.

ب) نقش سیاق متصل در فهم معنای «کتب»

ریشه «کاف، تاء، باء» همان‌گونه که در نمودار یکم دیده می‌شود، کاربرد بسیاری در نهج البلاغه دارد. از میان ۱۰۴ کاربری این واژه، ۱۰۲ مورد، مفهوم «مجموعه‌ای از نوشته‌ها» را می‌رساند. دو نمونه

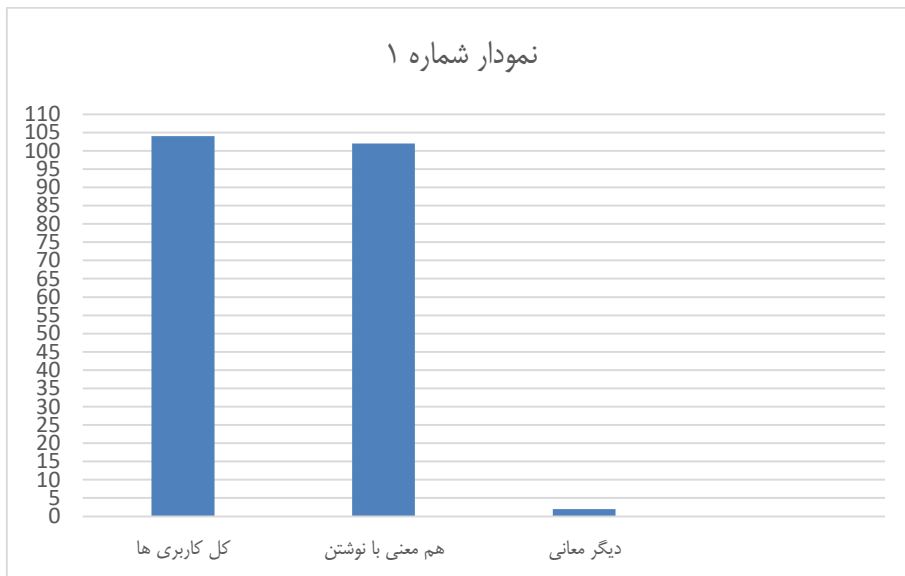
۷. دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۸. همه ترجمه‌های قرآنی از محمد مهدی فولادوند است.

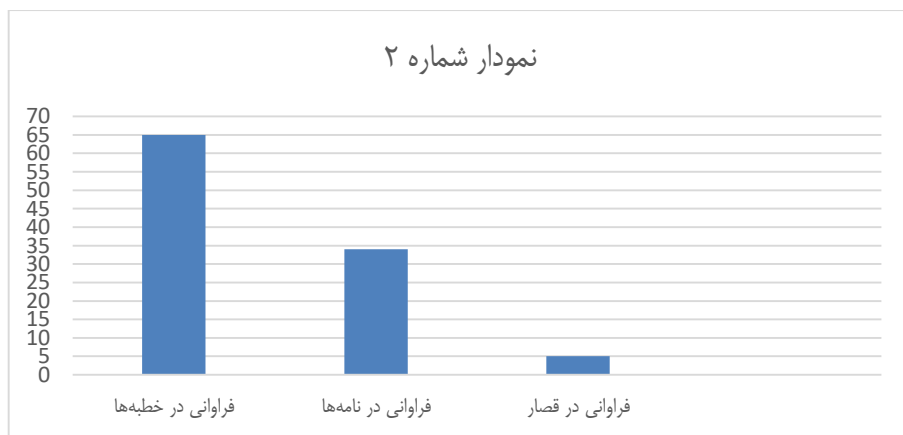
۹. البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۳۵.

دیگر به معنای «پیش‌قراول سپاه» هستند که یکی در قالب مفرد (ثُمَّ أَخْرَجَ فِي كَتِيْبَةٍ اتَّبَعُ أُخْرَى) ۱۰ و

دیگری در قالب جمع (وَيُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ) ۱۱ آمده است.



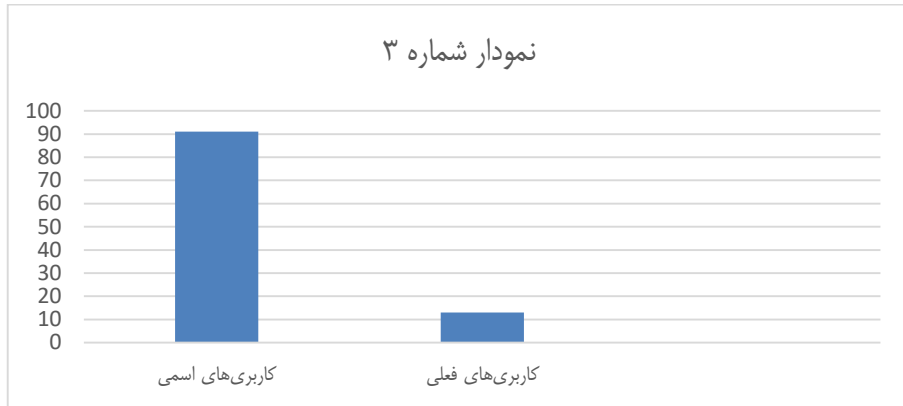
توزیع استعمالات مرتبط با «نوشتن» چنین است:



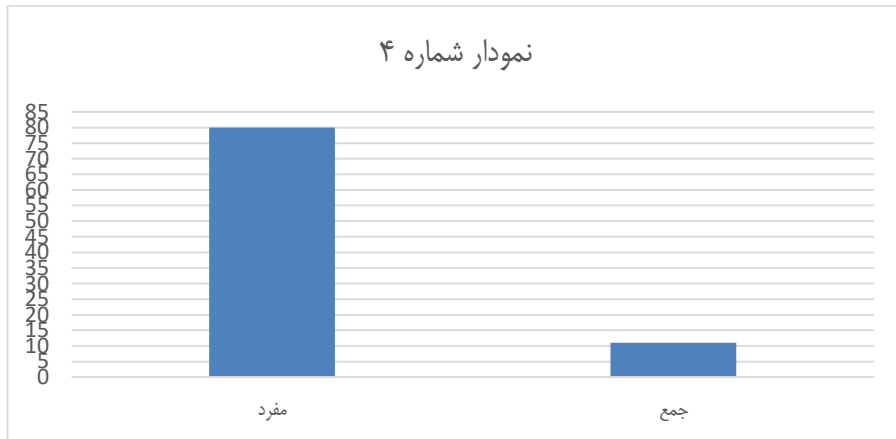
۱۰. خطبه ۱۱۹.

۱۱. خطبه ۱۲۴.

بر پایه نمودار شماره ۳، از مجموع ۱۰۲ کاربری، کاربرد اسمی، فراوانی بیشتری دارد:



فراوانی مفرد و جمع، در میان کاربری‌های اسمی بدین گونه است:



گام آغازین در هر واژه‌پژوهی، ریشه‌شناسی است. ریشه‌شناسی برآیند همه کاربری‌های یک واژه

است. برای فهم ریشه این واژه، می‌توان به سراغ ابن فارس رفت. او گفته:

الْكَافُ وَ النَّاءُ وَ الْبَاءُ أَصْلُ صَحِيحٌ وَاحِدٌ يَدُلُّ عَلَى جَمْعِ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ ١٢

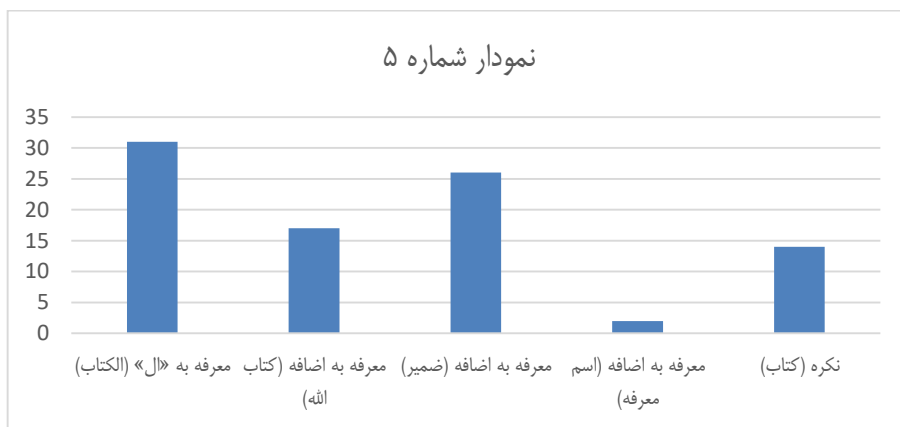
کاف و باء و تاء یک ریشه معنایی دارد که بر افزودن چیزی به چیز دیگر دلالت

می‌کند.

۱۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۱۵۸.

۱. نمونه‌های کاربری اسمی

گسترده‌ترین کاربری این واژه در نهج البلاغه، کاربرد اسمی است. فراوانی شمارگانی آن ۹۱ مورد بوده که ۲ مورد، مرتبط با نوشتن نیست. می‌توان این کاربری را به سه گروه «معرفه به اضافه»، «معرفه به ال» و «نکره» دسته‌بندی کرد.



۱/۱. نمونه‌های کاربری در قالب معرفه به اضافه

اگر «کتاب» به «الله» اضافه شود، فهم مراد جدی آن آسان است؛ مانند «کِتَابُ اللَّهِ». حال اگر «کتاب» به ضمیر اضافه شود، کار، کمی دشوار بوده و مراد جدی از سیاق فهمیده می‌شود:

أَوَّلُ: «هُم ... وَ كَهُوفٌ كُتِبَ». ^{۱۳} در این نمونه، «کُتِبَ» جمع کتاب است؛ اما سیاق عبارت، معنای ساده کتاب را نمی‌پذیرد. عبارت در اصل از اینجا آغاز می‌شود: «هُم مَوْضِعٌ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كَهُوفٌ كُتِبَ وَ جِبَالٌ دِينِهِ. بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ». جمله «كُهُوفٌ كُتِبَ» خبر برای «هُم» بوده و این جمله پنجمین خبر «هُم» است. ضمیر «ه» به «الله» بازمی‌گردد. با توجه به سیاق، منظور از این کاربری، همه کتاب‌های آسمانی است. گفتنی است که شارحان معمولاً به معنای عبارت اشاره کرده، ولی دلیل دست‌یابی به این معنا را بیان نکرده‌اند. ^{۱۴}

دوم: «أَوْ غُفْرَانٍ سَيِّئَةٍ أَحْصَتْهَا كُتُبُهُ وَ حَفِظَتْهَا رُسُلُهُ». ^{۱۵} در این نمونه هم «كُتُبُ» از نظر لغوی

جمع کتاب است؛ اما به قرینه سیاق، مراد جدی، همه کتاب‌های آسمانی است نه چند کتاب معمولی.

۱۳. خطبة ۲.

۱۴. ن. کذ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۳۸؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۹؛ بهج الصباغه، ج ۲، ص ۵۷؛ پیام امام، ج ۱، ص ۳۹.

۱۵. خطبة ۵۲.

سوم: «وَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ»^{۱۶} در این جا منظور از «کتاب»، قرآن نیست؛ بلکه «کتابِ اعمال» است؛ زیرا سخن از استغفار و کارهای خوب و بد زیادی است که انسان‌ها انجام می‌دهند و تنها خداوند متعال می‌تواند آن را به شماره درآورد.

چهارم: «رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ»^{۱۷} در این نمونه، به قرینه سیاق (رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ)، «کتاب» به معنای نامه است. حال اگر این واژه، به تنهایی در نظر گرفته رفته شود، تعیین معنا، مشکل خواهد بود.

پنجم: «وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعَ لِرُسُلِهِ وَ التَّصَدِيقُ بِكُتُبِهِ»^{۱۸} در این نمونه اگر «کُتُب» تنها باشد، جمع کتاب و به معنای کتاب‌های متداول است. ولی اگر در سیاق (الله، اراد و اتباع رسل) معنا شود به معنی کتاب‌های آسمانی خواهد بود.

۲/۱. نمونه‌های کاربری در قالب معرفه به «ال»

«ال» تعریف بر گونه‌ای از فراگیری دلالت دارد. در نمونه‌های زیر «الکتاب» بر پایه قرینه سیاق به معنای قرآن به کار رفته است:

اول: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالذِّينِ الْمَشْهُورِ وَ الْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ»^{۱۹} در این جا «رَسُولُهُ» و «أَرْسَلَهُ» قرینه سیاقی است.

دوم: «عَلَيْهَا بَاقِيَ الْكِتَابِ وَ آثَارُ النَّبُوَّةِ وَ مِنْهَا مَنَعْدُ السُّنَّةِ وَ إِلَيْهَا مَصِيرُ الْعَاقِبَةِ»^{۲۰} در این جا «آثَارُ النَّبُوَّةِ» قرینه سیاقی است.

سوم: «لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرَ مِنْ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ لَا سِلْعَةٌ أَنْفَقَ بَيْعًا وَ لَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنْ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^{۲۱} در این جا «إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» قرینه سیاق است.

۱۶. خطبه ۱۱۴.

۱۷. حکمت ۳۰۱.

۱۸. خطبه ۱۹۲.

۱۹. خطبه ۲.

۲۰. خطبه ۱۶.

۲۱. خطبه ۱۷.

چهارم: «قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ»^{۲۲} در این جا «حَمَلَ ... عَلَى

آرَائِهِ» قرینه سیاقی است.

۳/۱. نمونه‌های کاربری در قالب نکره

گاهی ریشه «کتب» به صورت نکره استفاده شده که در لفظ تداعی کننده کتابی نامعین است؛ اما با پیوست سیاق، معنایی دیگر را نشان می‌دهد.

أول: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَ لَا يَدَّعِي نُبُوَّةً»^{۲۳} در

این نمونه، تشخیص معنا، کمی مشکل است. برخی از شارحان^{۲۴} با «یا»ی تردید در بین دو معنی «کتاب الهی» و «دانش و فرهنگ» مردد شده‌اند. مترجمان نیز دو گروه شده‌اند. برخی «کتاب الهی» و برخی «فرهنگ و دانش» معنا کرده‌اند. البته اگر به این آیه شریفه استناد شود: «وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ

أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ

عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ»^{۲۵} یعنی و از میان آنان، گروهی هستند که زبان خود

را به (خواندن) کتاب (تحریف شده‌ای) می‌پیچانند تا آن (برباخته) را از (مطالب) کتاب (آسمانی) پندارید، با اینکه آن از کتاب (آسمانی) نیست و می‌گویند: «آن از جانب خداست» در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می‌بندند، با اینکه خودشان (هم) می‌دانند؛ دیگر منظور از کتاب، نمی‌تواند کتاب آسمانی باشد. ولی از آغاز آیه برمی‌آید که موضوع آیه، برخی از اهل کتاب است؛ زیرا آیه با «مِنْهُمْ» که به بعضیت دلالت دارد

شروع می‌شود. حال می‌توان گفت که بر اساس جمله پیشین یعنی «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا» و

۲۲. خطبه ۸۷.

۲۳. خطبه ۳۳.

۲۴. منهج البراعه، ج ۴، ص ۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۱۴.

۲۵. آل عمران، ۷۸.

جملهٔ پسین یعنی «وَلَا يَدْعَى نُبُوَّةَ» کتاب الهی منظور باشد. در این نمونه، افزون بر سیاق متصل از سیاق منفصل نیز برای فهم مراد جدی متکلم بهره گرفته شد.

دوم: «فَقَدْ أَعَدَّرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ وَ كُتُبٍ بَارِزَةٍ الْعُدْرِ وَاضِحَةٍ.»^{۳۶} در این نمونه «کُتُب» به تنهایی مراد جدی را نمی‌رساند؛ بلکه به قرینهٔ سیاق (مجموعهٔ جملهٔ فَقَدْ أَعَدَّرَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ بِحُجَجٍ مُسْفِرَةٍ ظَاهِرَةٍ) به معنی کتاب‌های آسمانی است.

سوم: «وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا وَ لِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا.»^{۳۷} در این نمونه «كِتَابًا» از نظر لغوی معنایی متداول دارد؛ اما به قرینهٔ سیاق، کتابی ویژه، مقصود است که تمامی رفتارهای انسان در آن ثبت و ضبط می‌شود. کتاب در آیهٔ شریفه «وَوُضِعَ الْكِتَابُ فِتْرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيَلَّتْنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا.»^{۳۸} و کارنامه (عمل شما در میان) نهاده می‌شود، آنگاه بزهکاران را از آن چه در آن است بیمناک می‌بینی و می‌گویند: «ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ (کار) کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است.» و آن چه را انجام داده‌اند حاضر یابند و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد؛ نیز به همین معناست.

چهارم: «وَ قَدْ آتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ ذُو أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ.»^{۳۹} در این نمونه با در نظر گرفتن سیاق، معنای نامه متبادر می‌شود. این عبارت در میانهٔ نامهٔ امیر مؤمنان علیه السلام به معاویه آمده است.
پنجم: «وَ خَادِعَ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَ أَرْفُقَ بِهَا وَ لَا تَقْهَرُهَا وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ.»^{۴۰} در این جا «مکتوبا» به همان معنای اسم مفعول «یکتب» نیست بلکه

۳۶. خطبهٔ ۸۱.

۳۷. خطبهٔ ۱۸۳.

۳۸. کهف، ۴۹.

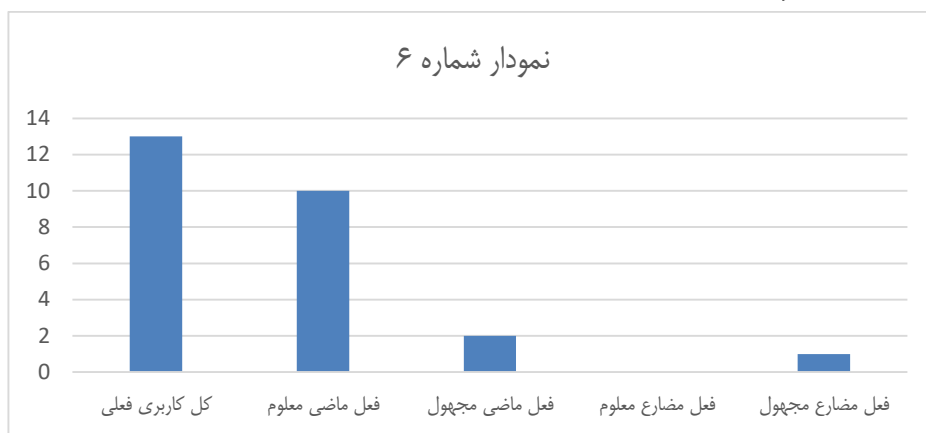
۳۹. نامهٔ ۶۵.

۴۰. نامهٔ ۶۹.

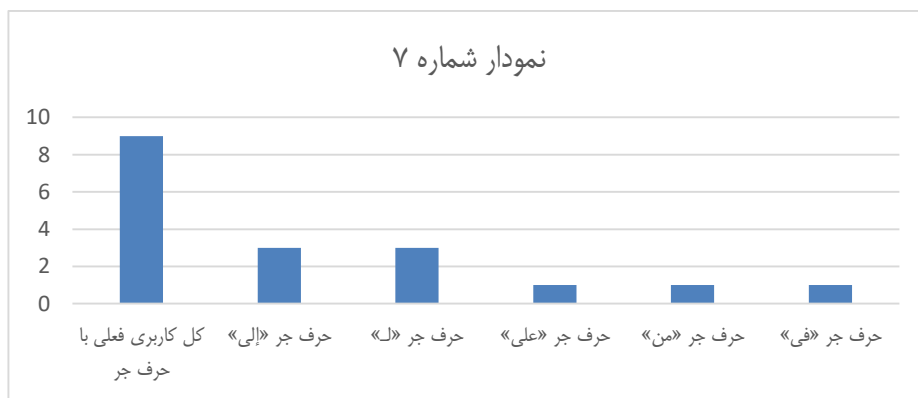
با توجه به سیاق، به معنی دستور است. یعنی با نفست مدارا کن و او را در عبادت فریب بده و برخی مواقع از او درگذر؛ مگر در جاهایی که خدا به تو دستورات واجبی داده است.

۲. نمونه‌های کاربری فعلی

کم‌ترین فراوانی در کاربری‌های «کتب»، گونه فعلی آن است. در این میان بیشترین شمار به فعل ماضی و کمترین آن مربوط به حالت مضارع است.



در میان کاربری‌های ماضی، نه مورد همراهی فعل با حرف جرّ دیده می‌شود.



اگر «کتب» با «الی» بیاید نشانه ارسال نوشته به سوی نفر دوم بوده و بیانگر آن است که نامه، برای چه کسی می‌رود؛ مانند: «فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا مُسْتَظْهِرًا بِهِ»^{۳۱} و یا «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ

كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي.»^{۳۲} و یا «وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ.»^{۳۳} حال اگر «کتب» با «علی» بیاید به معنای واجب شدن است؛ مانند: «وَكَتَبَ عَلَيْهِ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ.»^{۳۴} اگر «کتب» با «فی» بیاید، «آن چه در کتاب است» و یا «محتوای نوشته» را معنا می دهد؛ همانند: «إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ.» یعنی اگر در جمع بی خبران باشد، در دیوان ذاکران نوشته خواهد شد؛ زیرا دل او به یاد خدا مشغول است. حرف «لام» نیز با «کتب» مفهوم «نوشتن برای دیگری» را دارد؛ مانند: «وَقَالَ لَهُ بَلَّغْنِي أَنَّكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِشَمَانِينَ دِينَارًا وَكَتَبْتَ لَهَا.»^{۳۵}

بنابر آن چه گذشت، فهم مقصود گوینده از کاربری ریشه «کتب» تنها با توجه به سیاق ممکن خواهد بود.

نتیجه گیری

پس از بررسی مشتقات «کتب» در نهج البلاغه نتایج زیر به دست آمد:

۱. یکی از مهم ترین قرائن برای فهم هر سخن یا نوشته ای، سیاق یا متن یک پارچه سخن است.
۲. معاجم تنها «ریشه پژوهی» و یا «کاربری» های یک واژه را روشن می کنند.
۳. بسیاری از کاربری های ریشه «کتب» در نهج البلاغه، مقصودی جز معنای لغوی را دنبال می کند.

۳۲. نامه ۳۳.

۳۳. نامه ۴۱.

۳۴. خطبه ۱.

۳۵. نامه ۳.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تحقیق دار القرآن الکریم، دار القرآن الکریم، اول، ۱۴۱۵ق.
۲. اصول الفقه، محمدرضا مظفر، قم، جامعه مدرسین، پنجم، ۱۴۳۰ق.
۳. البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، تحقیق ذهبی و کردی و مرعشی، بیروت، دار المعرفه، اول، ۱۴۱۰ق.
۴. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، محمّدتقی شوستری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ش.
۵. پیام امام، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تهران، دار الکتب الاسلامیه، اول، ۱۳۷۵ش.
۶. دروس فی علم الاصول، محمّد باقر صدر، قم، جامعه مدرسین، پنجم، ۱۴۱۸ق.
۷. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، اول، ۱۳۳۷ش.
۸. العدة فی اصول الفقه، شیخ طوسی (محمّد بن حسن)، تحقیق انصاری قمی، قم، علاقبندیان، اول، ۱۴۱۷ق.
۹. العین، خلیل بن احمد فراهیدی، قم، هجرت، دوم.
۱۰. فوائد الاصول، میرزای نایینی، قم، جامعه مدرسین، اول، ۱۳۷۶ش.
۱۱. قوانین الاصول، میرزای قمی، قم، احیاء الکتب الاسلامیه، اول، ۱۴۳۰ق.
۱۲. لسان العرب، محمّد بن مکرم ابن منظور، بیروت، دار الفکر، سوم، ۱۴۱۴ق.
۱۳. مجمع البحرین، فخر الدین محمّد طریحی، تحقیق احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، سوم، ۱۳۷۵ش.
۱۴. معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، تحقیق محمّد عبد السلام هارون، قم، بوستان کتاب، اول.
۱۵. منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، حبیب الله خوبی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چهارم، ۱۳۸۵ش.
۱۶. نهایة الافکار، ضیاء الدین عراقی، قم، بوستان کتاب، سوم، ۱۴۱۷ق.
۱۷. نهایة الوصول، علامه حلّی (حسن بن یوسف)، تحقیق ابراهیم هادی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، اول، ۱۴۲۵ق.
۱۸. نهج البلاغه، محمّد بن حسین شریف رضی، تحقیق صبحی صالح، قم، دار الهجره.